

الگوهای زبانی عربی در سخن سعدی

امیر مؤمنی هزاهه*

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۰۱)

چکیده

آمیختگی (تداخل) زبان فارسی با عربی موجب پدید آمدن مطابقت‌هایی میان برخی الگوهای زبانی فارسی و عربی شده است. سعدی از شاعران و نویسندگانی است که موارد متعددی را از این مطابقت‌ها در آثارش می‌توان یافت. صرف نظر از آنکه این موارد وامگیری زبانی به حساب آید، یا توارد و تشابه، نقش راهگشای آن‌ها در شناخت دقیق‌تر ساختار دستوری زبان سعدی و فهم روشن‌تر آثار او، قابل چشم‌پوشی نیست. بر این اساس، در مقاله پیش رو، به روش تطبیقی، آن دسته از الگوها و قواعد زبانی عربی که با نمونه‌هایی در آثار سعدی قابل تطبیق است، دسته‌بندی و تشریح شده است و در پایان، چنین نتیجه‌گیری شده که آمیختگی زبان فارسی با زبان عربی منحصر به استفاده زیاد شاعران و نویسندگان فارسی از واژه‌ها، عبارت‌ها، شاهد‌های شعری و مثل‌ها و حکمت‌های عربی، آیات قرآنی و احادیث نبوی نیست، بلکه پدید آمدن مطابقت‌هایی میان الگوهای زبانی فارسی و عربی نیز از پیامدهای آن است.

واژگان کلیدی: سعدی، زبان عربی، زبان فارسی، الگوهای زبانی، تداخل زبانی.

* E-mail: am.hezaveh@znu.ac.ir

مقدمه

بحث درباره تداخل زبانی (*Linguistic Interference*) میان زبان فارسی و عربی و چند و چون آن در کتاب‌های تاریخ ادبیات و سبک‌شناسی مطرح است. به طور معمول، آغاز این تداخل را از نیمه قرن پنجم هجری، رواج آن را از قرن ششم به بعد و اوج آن را در قرن‌های هفتم و هشتم می‌دانند (ر.ک؛ صفا، ۱۳۶۹، ج ۲: ۳۲۷-۳۲۸ و همان، ج ۳: ۳۰۷-۳۰۸). مهم‌ترین مصادیق آن را نیز استفاده زیاد شاعران و نویسندگان این دوره‌ها از واژه‌ها، عبارات‌ها، شاهدهای شعری و مثل‌ها و حکمت‌های عربی، آیات قرآنی و احادیث نبوی معرفی می‌کنند (ر.ک؛ بهار، ۱۳۴۹، ج ۲: ۶۲-۱۷۷؛ همان: ۲۲۹-۴۳۲؛ همان، ج ۳: ۱-۱۶۵ و خطیبی، ۱۳۷۵: ۱۱۵-۲۴۱). اما در این میان، از وجود مطابقت میان الگوهای زبانی (*Linguistic Patterns*) عربی و فارسی در کتاب‌های یادشده سخنی به میان نیامده است، در حالی که با جستجو در متون پدیدآمده به زبان فارسی از نیمه قرن پنجم تا قرن هشتم و یا حتی پس از آن، به‌ویژه در متون ترجمه‌شده از زبان عربی، الگوهای زبانی بسیاری را می‌توان یافت که با الگوهای زبانی عربی قابل تطبیق است. برخی از این مطابقت‌ها را می‌توان وام‌گیری زبانی (*Linguistic Borrowing*) از زبان عربی دانست؛ یعنی گوینده یا نویسنده با علم و اطلاع، الگویی را از زبان عربی اخذ کرده، به کار برده است؛ مانند استفاده از الگوی «مفعول مطلق نوعی». اما درباره برخی دیگر به آسانی نمی‌توان تعیین کرد که مطابقت پدیدآمده بر اثر وام‌گیری زبانی است، یا تنها بر اثر مشابهت و از مقوله «توارد» است؛ مانند «مطابقت دادن مسند با مسندِ اَلیه یا صفت با موصوف در تعداد» که با قطعیت نمی‌توان گفت این مطابقت از زبان عربی وام گرفته شده است؛ زیرا در پیشینه زبان فارسی مشابه آن وجود داشته است.

به هر حال، توجه به این ویژگی زبانی، در تحلیل‌های دستوری و فهم بهتر متون فارسی می‌تواند بسیار مؤثر باشد. سعدی از شاعران و نویسندگانی است که نمونه‌های متعددی از این گونه مطابقت‌ها را در آثارش می‌توان یافت. برخی از این مطابقت‌ها ویژه اوست و برخی دیگر گویندگان و نویسندگان نیز نمونه‌هایی دارد.

در تاریخ تعلیم و تربیت ایران پس از اسلام، آموختن زبان عربی از مقدمات علوم دینی بوده است و در مدرسه‌های دینی که مکان آن‌ها به طور معمول در مسجدها قرار داشته، با آموختن دستور این زبان (قواعد صرف و نحو) آغاز می‌شد. این شیوه در روزگار سعدی نیز رواج داشت؛ چنان‌که سعدی در ضمن حکایتی از باب پنجم گلستان به آن اشاره می‌کند و می‌گوید در مسجد جامع کاشغر پسری را دیده که «مقدمه نحو زمخشری» می‌خواند (ر.ک؛ سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۴۲). سعدی نیز که به همین شیوه علوم دینی را ابتدا در شیراز و آنگاه در نظامیه بغداد آموخته است (ر.ک؛ صفا، ۱۳۹۶: ج ۳، بخش ۱: ۵۹۲-۵۹۷)، قواعد صرف و نحو زبان عربی را به نیکی می‌دانست و در چند جا از آثار خود به اصطلاحات آن، مانند: «ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا» و «كَانَ الْمُتَعَدِّي عَمْرًا»، «نحوی»، «جرّ»، «رفع»، «عامل الجرّ»، «نحو»، «فتح»، «ضمّه»، «خبر کان»، «اسم کان» و «باب لاینصرف» اشاره کرده است (ر.ک؛ همان، ۱۳۷۲: ۱۱۸۸؛ هما، ۱۳۷۷: ۱۳۸ و ۱۴۲ و همان، ۱۳۸۵: ۹۷۶)^۱. افزون بر این، سعدی در نظامیه بغداد که زبان رسمی آن عربی بوده، تحصیل کرده است و در میان عرب‌زبانان زیسته است و توانایی گفتن و نوشتن به زبان عربی داشته است^۲. مجموع این عوامل در کنار آمیختگی زبان فارسی با عربی که در روزگار سعدی به اوج خود رسیده بود، موجب شده است موارد متعددی از مطابقت میان الگوهای زبانی عربی و فارسی در آثار او قابل مشاهده باشد. بر این اساس، در مقاله پیش رو، این قبیل مطابقت‌ها، دسته‌بندی و با ذکر نمونه‌هایی از متون عربی و سخن سعدی تشریح و معرفی می‌شود.

چارچوب نظری، روش و پیشینه پژوهش

منظور از الگوهای زبانی در این مقاله، هنجارهای حاکم بر یک زبان در استفاده از واژه‌ها و چگونگی جمله‌بندی‌هاست. این هنجارها در دستور زبان به شکل الگوهایی برای توصیف ساختار و کاربرد واژه‌ها و جمله‌بندی‌های رایج در یک زبان درمی‌آید و به کمک

آن‌ها نحوه کاربرد، ساخت و ترکیب واژه‌ها یا جمله‌ها در آن زبان نشان داده می‌شود؛ برای نمونه، در زبان فارسی، هنجار جمله‌های معلوم با فعل متعدی، در ساده‌ترین شکل از فاعل، مفعول و فعل معلوم ترکیب می‌یابد و یا در زبان عربی، هنجار باب اشتغال در ساده‌ترین شکل، از یک اسم مقدم، فعل و آنگاه ضمیری که به آن اسم مقدم بازگردد، تشکیل می‌شود. بر همین قیاس، هنجار ساختار و کاربرد واژه‌ها نیز الگوهای ویژه خود را دارد؛ برای نمونه، کاربرد حرف «و» در زبان فارسی یا عربی تابع هنجارهایی است که با الگوهای متعدد می‌توان آن‌ها را نشان داد. در مقاله حاضر، با روش تطبیقی (ر.ک؛ فتوحی، ۱۳۹۵: ۱۷۵)، ابتدا الگوی زبانی مورد نظر برای تطبیق با ذکر نمونه‌هایی از متون عربی بیان و آنگاه مطابقت یا مشابهت سخن سعدی با آن تشریح می‌شود.

هرچند پژوهش‌هایی درباره سعدی و زبان عربی انجام شده، اما درباره مطابقت یا مشابهت میان الگوهای زبانی فارسی با عربی در سخن سعدی تاکنون پژوهش مستقلی منتشر نشده است. فرشیدورد ضمن اشاره‌هایی کلی و مختصر به کاربرد پاره‌ای الگوهای زبانی عربی در متون فارسی، به ویژه در متون ترجمه شده از زبان عربی، یکی دو نمونه نیز از شعر یا نثر سعدی مثال آورده است (ر.ک؛ فرشیدورد، ۱۳۵۸: ۱۵۶-۱۶۲ و همان، ۱۳۷۴: ۸-۱۲). موحد در کتاب سعدی اشاره‌ای بسیار مختصر به استفاده‌های سعدی از الگوهای زبانی عربی کرده است (ر.ک؛ موحد، ۱۳۷۸: ۱۵۴-۱۵۵). تقی‌پور به طور ویژه، کارکردهای «واو» را در فارسی و عربی با محوریت اشعار سعدی، بررسی و در ضمن آن، اشاره‌هایی گذرا به استفاده سعدی از الگوهای زبانی عربی کرده است (ر.ک؛ تقی‌پور، ۱۳۹۵: ۲۸-۳۰). سرانجام، سلیمان‌زاده نجفی و رحیمی خویگانی با بررسی مطابقت مسند اسمی با مسند اِلیه جمع در زبان فارسی بر پایه غزل‌های سعدی، اشاره‌هایی به استفاده سعدی از الگوهای زبانی عربی در فارسی کرده‌اند (ر.ک؛ سلیمان‌زاده نجفی و رحیمی خویگانی، ۱۳۹۲: ۱۸۰-۱۸۳). با این همه، هیچ یک از پژوهش‌های یادشده، به طور خاص از الگوهای زبانی عربی در سخن سعدی بحث نکرده‌اند. لذا این بحث در مقاله حاضر برای نخستین بار ارائه می‌شود.

۱. الگوهای زبانی عربی در سخن سعدی

۱-۱. «اگر» در معنای «لَوْ» تمنایی

از موارد کاربرد حرف «لَوْ» در زبان عربی، بیان معنای «تمنا و آرزو» است. «لَوْ» در این حال، «لَوْ لَلْتَمَنَى» نامیده می‌شود و به معنای «اَلَيْتَ (کاش)» است (ر.ک؛ یعقوب، ۱۹۸۸م: ۵۸۵)؛ مانند این آیه قرآن کریم: ﴿فَلَوْ اَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتُوكَنَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾: کاش باز گشتی [به دنیا] داشتیم تا از ایمان آورندگان می‌شدیم ﴿(الشعراء / ۱۰۲).

در ابتدای باب پنجم گلستان آمده است: «گویند: خواهی را بنده‌ای نادر الحُسن بود و با وی به سبیل مودت و [دیانت] نظری داشت. با یکی از صاحب‌دلان گفت: دریغ اگر [این] بنده من با حُسن و شمایی که دارد، زبان‌دراز و بی‌ادب نبودی! گفت: ای برادر، چون اقرار دوستی کردی، توقع خدمت مدار...» (سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۳۳). شارحان گلستان جز خطیب رهبر، این عبارت را شرح نکرده‌اند (ر.ک؛ همان: ۴۲۶؛ خزائلی، ۱۳۴۴: ۵۳۲ و خطیب رهبر، ۱۳۷۶: ۳۱۳). خطیب رهبر مجبور شده است با تأویل جمله، «اگر» را در آن حرف شرطی بدانند که جزایش محذوف است (ر.ک؛ خطیب رهبر، ۱۳۷۶: ۳۳۵)، در حالی که می‌توان «اگر» را در این عبارت، منطبق با «لَوْ» تمنایی در زبان عربی دانست. با در نظر گرفتن این انطباق، مفهوم عبارت یادشده چنین می‌شود: «افسوس (= دریغ)! کاش (= اگر) این بنده من... زبان‌دراز نبود». فُرَاتی، (مترجم گلستان به عربی) نیز آن را به صورت تمنایی به عربی ترجمه کرده است: «بُودَى اَنْ هَذَا اَلْغُلَامَ مَعَ مَا لَهُ مِنْ حُسْنِ بَارِعٍ لَمْ يَكُنْ طَوِيلَ اللِّسَانِ عَدِيمَ اَلْاَدَبِ...» (فُرَاتی، ۱۳۸۱: ۱۸۲). سعدی در نمونه‌های متعددی «اگر» را بدین معنا استفاده و در تمام موارد، آن را با «دریغ»، «ای دریغ»، «دریغا» و «ای دریغا» همراه کرده است؛ مثلاً در جای دیگر می‌گوید:

دریغا گردن طاعت نهادن گرش همراه بودی دست دادن

(سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۵۳).

«گر» در مصراع دوم این بیت نیز قابل تطبیق با «لو» تمنایی به معنی «کاش» است؛ یعنی کاش «دست دادن» همراهش (همراه «گردن طاعت نهادن») بود.
 تو امیر مُلک حُسنی به حقیقت ای دریغا اگر التفات بودی به فقیر مستمندت
 (همان، ۱۳۸۵: ۵۴۲).^۳

۲-۱. تغییر در معنای واژه با استفاده از حرف‌های اضافه

فعل «اَشْتَغَلَ» در زبان عربی با حرف جر «ب» یعنی «پرداختن و توجه کردن»^۴ و با حرف جرّ «عَنْ» به معنای ضد آن، یعنی «نپرداختن و توجه نکردن»^۵ به کار رفته است. این فعل با حرف‌های اضافه «ب» و «عَنْ» هم‌زمان نیز به کار می‌رود، به شکل «اَشْتَغَلَ بِعَنْ» به معنی: «(از چیزی به چیز دیگری) پرداخت؛ ذهنش به سبب (چیزی از چیز دیگری) منحرف شد، به سبب... از... بازماند» (آذرنوش، ۱۳۷۹: زیر «شَغَلَ»). سعدی به قیاس زبان عربی از حرف‌های اضافه «به» (و گاهی «با») و «از» برای ایجاد تغییر در معنای واژه «مُشْتَغَلَ» استفاده کرده است:

«به سودای جانان ز جان مشتغل به ذکر حبیب از جهان مشتغل»
 (سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۱۶۴۶).

در این بیت، «مشتغل» بودن «به سودای جانان» و «به ذکر حبیب»، یعنی توجه کردن و پرداختن به آن‌ها و «مشتغل» بودن «از جان» و «از جهان»، یعنی رویگردان بودن از آن‌ها. بر این اساس، مفهوم بیت چنین است: (عارفان) به سودای جانان و ذکر حبیب مشغول و از جان و جهان رویگردانند. گویی بیت یادشده ترجمه این عبارت عربی است: اَشْتَغَلُوا بِفِكْرَةِ الْمَعْشُوقِ عَنِ النَّفْسِ وَ اَشْتَغَلُوا بِذِكْرِ الْحَبِيبِ عَنِ الْعَالَمِ. همین سیاق در حکایتی از گلستان نیز به کار رفته است: «در انجیل آمده است که ای فرزند آدم، گر توانگری دهمت، مُشْتَغَلَ شوی به مال از من...» (همان، ۱۳۷۷: ۱۸۷). در بیتی دیگر، معادل فعل «اَشْتَغَلَ»، از فعل «پرداخت» با حرف‌های اضافه «از» و «به» به همان سیاق و معنای پیشین استفاده شده است:

«غم خویش در زندگی خور که خویش به مرده نپردازد از حرص خویش»
 (همان، ۱۳۷۲: ۱۱۲۸).

یعنی به سبب حرص خویش، به مرده توجه نمی‌کند. این بیت نیز گویی ترجمه عبارت عربی «لَا يَشْتَغَلُ بِالْمَيِّتِ عَنْ حَرْصِهِ» است.

همی گریختم از مردمان به کوه و به دشت که از خدای نبودم به آدمی پرداخت^۷
(همان، ۱۳۸۵: ۱۱۰)^۸

این سخن بدان معنا نیست که کاربرد فعل «پردازد» با حرف اضافه «به» و «از» محصول تأثیرپذیری از زبان عربی است؛ زیرا «پرداختن» با حرف اضافه «به» به معنای «توجه کردن» و با حرف اضافه «از» به معنای «خالی کردن»، «فارغ گردانیدن» و «فارغ شدن» از قدیم در زبان فارسی کاربرد داشته است (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «پرداختن»)، بلکه مقصود آن است که استعمال این فعل همزمان با دو حرف اضافه «به» و «از» در دو معنای متضاد، چنان که در سخن سعدی آمده است، مطابق با کاربرد فعل «اشتغل به عن» در زبان عربی است و پیش از سعدی نمونه ندارد.

فعل «رَغِبَ» نیز در عربی کاربردی شبیه به «اشتغل» دارد؛ «رَغِبَ بِ» به معنای «خواستار (چیزی) بودن» و «رَغِبَ عَنِ»^۹ به معنای «روگردان بودن (از چیزی)» است (ر.ک؛ آذرنوش، ۱۳۷۹: زیر «رَغِبَ»). این فعل نیز مانند «اشتغل» با حرف‌های جرّ «ب» و «عَنِ» هم‌زمان به کار می‌رود. به صورت «رَغِبَ بِ عَنِ»^{۱۰} به معنای ترجیح دادن (چیزی را به...)، بهتر دانستن (چیزی را از...)، دوست‌تر داشتن، خوش‌تر داشتن (چیزی را نسبت به چیزی دیگر) (ر.ک؛ همان). سعدی «رَغِبْتُ كَرْدَن» را با حرف اضافه «به» و «از» در سیاقی مشابه با «اشتغل» به کار برده است:

«نکردند رغبت هنرپروران به شادی خویش از غم دیگران»
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۵۲۵).

یعنی هنرپروران شادی خویش را بر غم دیگران ترجیح نداند. فعل «رَغِبَ» در عربی با حرف جرّ «فی» نیز به کار می‌رود؛ به معنای میل داشتن، خواستن (چیزی را)، خواهان

(چیزی) بودن (آذرنوش، ۱۳۷۹: زیر «رَغْب»). بر همین قیاس سعدی در *گلستان* «رغبت» را با «در» (معادل فی) استعمال کرده است: «آورده اند فقیهی دختری داشت به غایت زشت... کسی در مناکحت او رغبت نمی نمود» (سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۲۸).^{۱۱}

سعدی از حرف های اضافه برای تغییر در برخی دیگر از فعل های فارسی نیز استفاده کرده است؛ چنان که فعل «گرفت» را با دو حرف اضافه «از» و «بر» در دو معنای متضاد استعمال کرده است:

«نه چون مُمسکان دست بر زر گرفت چو آزادگان دست از او برگرفت»
(همان، ۱۳۷۲: ۱۲۰۴).

«دست بر زر گرفت»، یعنی آن را نگاه داشت، امساک ورزید، و «دست از زر برگرفت»، یعنی آن را رها کرد و بخشید. ممسکان «دست بر زر می گیرند» و آزادگان «دست از زر برمی گیرند». در عین حال، تناسب معنای نخست با «ممسکان» و تناسب معنای دوم با «آزادگان» نیز درخور توجه است. «ممسک» نگهدارنده و «آزاده» آزادکننده زر (مال) است. در جایی دیگر، فعل «بستن» را در سیاقی مشابه به کار برده است:

«به صدق و ارادت میان بسته دار ز طامات و دعوی زبان بسته دار»
(همان: ۵۴۵).

یعنی میان را به «صدق و ارادت» و زبان را از «طامات و دعوی» بسته دار. بسته داشتن میان به چیزی، یعنی انجام دادن آن و بسته داشتن زبان از چیزی، یعنی نگفتن آن.

۳-۱. مطابقت مسند با مسندِ اِلیه جمع

در زبان فارسی، فعل غیرربطی با فاعل و فعل ربطی با مسندِ اِلیه از نظر تعداد، در برخی جاها باید مطابقت داشته باشد (ر.ک؛ معین، ۱۳۳۷: ۱۴۱-۱۵۷ و ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۲۰-۲۲۵). اما مسند با مسندِ اِلیه هیچ گاه از نظر تعداد مطابقت نمی کند؛ زیرا مسند در زبان فارسی پیوسته مفرد است؛ مانند: «سپاهی شجاع است» و «سپاهیان شجاع آند» (معین،

۱۳۳۷: ۱۵۶). برخلاف زبان عربی که در آن خبر (مسند) با مبتدا (مسندئِلیه) از نظر عدد و مذکر و مؤنث بودن مطابقت دارد؛ مانند: «المُعَلِّمُ قَائِمٌ»، «المُعَلِّمَانُ قَائِمَانٌ» و «المُعَلِّمُونَ قَائِمُونَ». مگر وقتی که خبر مفرد (در مقابل جمله و شبه جمله) و جامد باشد؛ مانند: «الجُمْلَةُ نَوْعَانٌ» و «الْعُلَمَاءُ سِرَاجُ الْمَلَّةِ» (شرتونی، بی تا، ج ۴: ۱۹۷-۱۹۸)^{۱۲}. سعدی در موارد متعدد مشابه زبان عربی، برای مسندئِلیه جمع، مسند را به شکل جمع استعمال کرده است^{۱۳}:

«من و تو هر دو خواجه تاشانیم بنده بارگاه سلطانیم»
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۰۵)

«خواجه تاشان» مسند جمع برای «من و تو» یا مسندئِلیه جمع است، در حالی که طبق قاعده، هرگاه مسندئِلیه جمع، ذی روح (جاندار) باشد، مسند، مفرد و رابطه، جمع می آید (ر.ک؛ معین، ۱۳۳۷: ۱۵۶)؛ یعنی باید گفت: «من و تو خواجه تاشیم». در بوستان می گوید:

«ملامت کشانند مستان یار سبکتر بَرَدِ اُشتر مست بار»
(همان، ۱۳۷۲: ۱۶۲۸).

یعنی «مستان یار، ملامت کشانند». به جای آنکه بگوید: «مستان یار ملامت کش هستند».

«صد مشعله افروخته گردد به چراغی این نور تو داری و دگر مُقْتَبَسَانِ اُنْدِ»^{۱۴}
(همان، ۱۳۸۵: ۶۷۲).

«دگر[ان] مُقْتَبَسَانِ اُنْدِ» به جای «دگران مُقْتَبَسِ اُنْدِ»^{۱۵}.

۴-۱. کاربرد صفت و موصوف

در زبان عربی، صفت با موصوف از نظر تعداد مطابقت دارد؛ یعنی برای موصوف مفرد، مثنی و جمع صفت به شکل مفرد، مثنی و جمع به کار می رود؛ مانند: «مُعَلِّمٌ عَالِمٌ»، «مُعَلِّمَانُ عَالِمَانٌ» و «مُعَلِّمُونَ عَالِمُونَ» و اگر موصوف مضاف باشد، صفتش پس از

مضاف‌إلیه ذکر می‌شود؛ مانند: «يَتَّ اللهُ الْحَرَامُ» که «الحرام» صفت «بیت» (مضاف) است و پس از «الله» (مضاف‌إلیه) آمده‌است. برخلاف فارسی که در آن صفت همیشه مفرد است؛ مانند: «معلمان دانشمند» و صفت مضاف بدون فاصله پس از مضاف می‌آید؛ مانند: «خانه محترم خدا». کاربرد صفت و موصوف در سخن سعدی از این دو نظر با سیاق عربی قابل تطبیق است و برای آن نمونه‌هایی می‌توان یافت. نخست از نظر مطابقت موصوف و صفت در تعداد؛ چنان‌که در ترکیب «پیادگان حُجَّاج» (همان، ۱۳۷۷: ۱۵۹)، به معنی حجاج پیاده و «بزرگان عدول» (همان، ۱۴۵)، به معنی بزرگان عادل^{۱۶}. دیگری از نظر ذکر صفت مضاف پس از مضاف‌إلیه. چنان‌که در گلستان آمده‌است:

«پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند»
(همان: ۱۵۵).

یعنی پسران ناقص عقل وزیر و در غزلیات آمده‌است:

«برگ درختان سبز، پیش خداوند هوش هر ورقی دفتری است، معرفت هوشیار»
(همان، ۱۳۸۵: ۷۰۶).

یعنی «برگ سبز درختان».

۵-۱. حرف‌های اضافه معادل حروف جرّ عربی

در زبان عربی، مفعول فعل «عَفَى» با حرف جرّ «عَنْ» به شکل «عَفَى عَنْ فلان» استفاده می‌شود؛ به معنی «عفو کردن (کسی را): گذشتن (از گناه کسی)» (آذرنوش، ۱۳۷۹: زیر «عفو»). مصدر این فعل (عَفَوْ) به زبان فارسی نیز راه یافته‌است و گاهی به شکل فعل مرکب «عفو کرد» استفاده می‌شود، با این تفاوت که مفعول آن در فارسی به صورت بی‌واسطه و با حرف نشانه مفعولی «را» به کار می‌رود. اما سعدی «عفو کردن» را با حرف اضافه «از» معادل «عَنْ» استفاده کرده‌است^{۱۷}:

«خبر داد پیغمبر از حال مرد که داور گناهان از او عفو کرد»

(سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۱۲۸۲)^{۱۸}.

«عفو کردن از ظالمان جور است بر درویشان» (همان، ۱۳۷۷: ۱۷۱).

همچنین است فعل «نَظَرَ» که در زبان عربی به صورت متعدی بنفسه (نَظَرَةً) و یا با حرف جرّ «إلی» (نَظَرَ إِلَیْهِ) در معنای دیدن، نگاه کردن، مشاهده کردن (کسی را یا چیزی را) و با حرف جرّ «فی» (نَظَرَ فِیْهِ) در معنای تأمل و اندیشه کردن (در چیزی) به کار می‌رود (ر.ک؛ آذرنوش، ۱۳۷۹: زیر «نَظَرَ»). سعدی «نظر کردن» را نیز با حرف اضافه «سوی» و «به سوی» (معادل «إلی») و «در» (معادل «فی») استفاده کرده‌است:

نمونه‌های «نظر کردن سوی»^{۱۹}:

«کسی را نظر سوی شاهد رواست که داند بدین شاهدهی عذر خواست»
(همان، ۱۳۷۲: ۴۲۵).

«چه کرده‌ام که چو بیگانگان و بدعهدان نظر به چشم ارادت نمی‌کنی سویم»
(همان، ۱۳۸۵: ۱۰۹۶)^{۲۰}.

نمونه‌های «نظر کردن به سوی»^{۲۱}:

«آن را که نظر به سوی هر کس باشد در دیده‌ی صاحب‌نظران خس باشد»
(همان: ۱۰۲۵)^{۲۲}.

نمونه‌های «نظر کردن در»^{۲۳}:

«از آسایش آنگه خبر داشتی که در روی ایشان نظر داشتی»
(همان، ۱۳۷۲: ۳۵۰).

«... در آن [حالت] مستقیح او نظر کرد...» (همان، ۱۳۷۷: ۱۰۴).

«عافیت خواهی نظر در منظر خوبان مکن و ر کنی، بدرود کن خواب و قرار خویش را»
(همان، ۱۳۸۵: ۵۳۰)^{۲۴}.

گاهی نیز «نگه و نگاه کردن» و «نگریدن» و «نگرستن» را نیز به همین سیاق استفاده کرده است:

«نبینی که درویش بی دستگاه به حسرت کند در توانگر نگاه»
(همان، ۱۳۷۲: ۴۱۳)

«گر کند انعام او، در من مسکین نگاه ورنکنند حاکمست، بنده به فرمان اوست»
(همان، ۱۳۸۵: ۵۷۸) ^{۲۵}.

«... در هیأتش می نگرید...» (همان، ۱۳۷۷: ۱۲۵) و «... در جمال غلام و کنیزک نگرستن...» (همان: ۱۰۱).

۶-۱. مفعول له، مفعول مطلق نوعی و مفعول معه

«مَفْعُولٌ لَهُ» یا «مَفْعُولٌ لِأَجَلِهِ» یا «مَفْعُولٌ مِنْ أَجَلِهِ» مصدری است که سبب وقوع فعل قبل از خود را بیان می کند؛ مانند: «وَقَفْتُ إِحْتِرَامًا لِلْمُعَلِّمِ». در این عبارت، «إِحْتِرَامًا لِلْمُعَلِّمِ» «مَفْعُولٌ لَهُ» است. معادل «مفعول له» در دستور زبان فارسی، «قید سبب یا علت» است که با حرف های اضافه ای مانند: «زیرا»، «چون»، «برای»، «چون که»، «به دلیل»، «به خاطر»، «به علت» و... به کار می رود. بر همین اساس، ترجمه عبارت یادشده به فارسی چنین است: «برای (به دلیل / به خاطر / به علت و...) احترام به معلم ایستادم». اما از آنجا که معادل نحوی «قید علت» در زبان عربی، نوعی «مفعول» و در زبان فارسی حرف نشانه مفعول، «را» است، برخی قیدهایی علت با «را» همراه و به گونه ای شبیه به مفعول استفاده شده است ^{۲۶}. این سیاق در سخن سعدی نمونه های متعددی دارد ^{۲۷}:

«... فی الجملة پاس خاطر یاران را موافقت کردم...» (همان، ۱۳۷۷: ۹۴).

«پاس خاطر یاران را»، یعنی به سبب پاس خاطر یاران.

«چنین آدمی مرده به ننگ را که بر وی فضیلت بود سنگ را»
(همان، ۱۳۷۲: ۷۱۷) ^{۲۸}.

«ننگ را»، یعنی به سبب ننگ.

«مفعول مطلق» در زبان عربی، مصدر یا جانشین مصدری است که با فعل هم‌ریشه یا هم‌معناست و برای تأکید معنای فعل (مفعول مطلق تأکیدی)، بیان تعداد وقوع فعل (مفعول مطلق عددی) و یا بیان نوع وقوع فعل (مفعول مطلق نوعی)، پس از فعل می‌آید، به ترتیب مانند این موارد: «قَرَأْتُ قَرَاءَةً»، «دَقَّتْ أَلْسَاعُهُ دَقَّتَيْنِ» و «سَرْتُ سَيْرَ الصَّالِحِينَ» (یعقوب، ۱۹۸۸م: ۶۴۲). این نقش نحوی معادل «قید کیفیت یا چگونگی» در زبان فارسی است. سعدی در بیت زیر کاملاً مطابق با الگوی «مفعول مطلق نوعی» گفته‌است:

«نگه کرد رنجیده در من فقیه نگره کردن عاقل اندر سفیه»
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۶۲۲).

«مفعول معه» در زبان عربی اسمی است که در پایان جمله‌ای دارای فعل یا شبه‌فعل پس از حرف «وَ» («و او معیت» به معنای «با» برای بیان همراهی) می‌آید. در این الگوی زبانی، اسمی که پس از «وَ» ذکر می‌شود، با اسمی دیگر که پیش از آن آمده‌است، همراهی می‌کند؛ مانند: «سَافَرْتُ وَاللَّيْلَ»، یعنی «همراه با شب سفر کردم». این معنا در زبان فارسی با حرف همراهی «با» بیان می‌شود (ر.ک؛ ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۲۹). کاربرد «وَ» به معنای معیت در سخن سعدی اندک است و جز دو نمونه از آن یافت نشد:

«سعدی قلم به سختی رفته‌است و نیکبختی پس هر چه پیشت آید، گردن بنه قضا را»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۵: ۵۲۵).

یعنی قلم «سختی» را همراه با «نیکبختی» رقم زده‌است؛ سختی همراه با نیکبختی است. در بیت زیر، هر چند معنای معیت و همراهی به گونه‌ای کامل قابل استنباط نیست، اما تا حدودی می‌توان چنین معنایی را از آن برداشت کرد:

«ما نتوانیم و عشق، پنجه در انداختن قوت او می‌کند، بر سر ما تاختن»
(همان: ۸۲۵).

یعنی ما نمی‌توانیم با عشق پنجه در اندازیم.

۷-۱. باب تحذیر

در زبان عربی، باب تحذیر الگوی است که به وسیله آن مخاطب از چیزی پرهیز و حذر داده می‌شود و در پنج شکل ظاهر می‌شود که یکی از آن‌ها، تکرار «مُحَذَّرٌ مِنْهُ» (چیزی که مخاطب از آن پرهیز داده می‌شود)، به صورت منصوب است^{۲۹}؛ مانند: «الْكَذْبَ الْكَذْبَ» (یعقوب، ۱۹۸۸م: ۲۱۸). سعدی مطابق با این الگو گفته‌است^{۳۰}:

«...گفت: الله الله چه جای این سخن است» (سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۷۳).

«پیش ما رسم شکستن نبُود عهد وفا را الله الله تو فراموش مکن صحبت ما را»
(همان، ۱۳۸۵: ۵۲۴)^{۳۱}.

«الله الله» در این نمونه‌ها یعنی «به خاطر خدا»^{۳۲}.

۸-۱. «ور» و «وگر» در معنای «إِنْ و لَوْ وُضِّلَيْه»

در زبان عربی، گاهی حرف شرط «إِنْ» یا «لَوْ» با «وَ» به شکل «وَإِنْ» و «وَلَوْ» همراه می‌شود. در این حالت، حروف یادشده فقط برای وصل و ربط است و به جمله سیاق شرطی نمی‌دهد (هاشمی، ۱۴۳۰: ۳۲۳ و یعقوب، ۱۹۸۸م: ۵۸۵) و در فارسی، متناسب با سیاق کلام به «حتی اگر» و «هرچند» ترجمه می‌شود^{۳۳}. سعدی در کاربردی مشابه، در نمونه‌های متعدد «ور» و «گر» را در همین سیاق استفاده کرده‌است:

«کوتاه نکنم ز دامن دست وَرِ خود بزنی به تیغ تیزم»^{۳۴}

(سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۳۴)^{۳۵}.

«چو مور افتان و خیزان راست باید و گر خود ره به زیر پای پیل است»

(همان، ۱۳۸۵: ۵۶۵)^{۳۶}.

وی در جایی دیگر، در معنایی مشابه از «وگر چند» استفاده کرده‌است:

«مهیا کن روزی مار و مور و گر چند بی دست و پایند و زور»

(همان، ۱۳۷۲: ۴۰).

۹-۱. حال

حال در زبان عربی در اصل صفت نکره مشتقی است که پس از پایان یافتن سخن برای بیان حالت فاعل، مفعول و یا مجرور (به حرف جرّ یا به اضافه) آورده می‌شود؛ مانند: «وَقَفَ الْعَالِمُ خَاطِباً فِي الْقَوْمِ»، «شَرِبْتُ الْمَاءَ صَافِياً» و «يَلْدُ لِي صَوْنُ الْكَلَامِ فَصِيحاً» (شرتونی، بی تا، ج ۴: ۲۹۷). اصل در حال بر مفرد (در مقابل جمله و شبه جمله) بودن است، اما به شکل جمله (اعم از فعلیه و اسمیه) و شبه جمله (اعم از ظرف زمان و مکان، و جارّ و مجرور) نیز آورده می‌شود که به ترتیب مانند موارد زیر است: «جَاءَ الرَّسُولُ وَقَدْ أُسْرِعَ»، «تَكَلَّمَ الْخَطِيبُ وَهُوَ وَاَقْفٌ» و «جَاءَ الْأَمِيرُ بَيْنَ رَجَالِهِ وَسَارَ فِي مَوْكِبِهِ» (همان: ۳۰۲-۳۰۱). معادل حال در فارسی، «قید چگونگی» است (خانلری، ۱۳۷۳: ۱۹۳-۲۱۰ و فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۴۵۹). در موارد متعددی از سخن سعدی، بیان حالت فاعل یا مفعول بیش از آنکه به الگوی قید حالت فارسی شباهت داشته باشد، به الگوی حال در زبان عربی شبیه است؛ چنان که در نمونه‌های زیر:

«به جامع کوفه در آمدم دلتنگ» (سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۱۵).

گویی ترجمه این عبارت عربی است: «دَخَلْتُ جَامِعَ (مَسْجِدَ) الْكُوفَةِ ضَجْرًا» (أَوْ مَلُولًا أَوْ غَيْرَ مُرْتَاحٍ).

«که چشم داشت که یوسف عزیز مصر شود؟ اسیر بند بلای برادران در بند» (همان، ۱۳۸۵: ۱۱۰۲).

یعنی: که چشم داشت که یوسف عزیز مصر شود، [در حالی که] در بند بلای برادران اسیر [بود].

از این رو، مصراع دوم جمله حالیه برای «یوسف» است.

«دعای مَنّت کی شود سودمند اسیران محتاج در چاه و بند» (همان، ۱۳۷۲: ۷۷۵) ^{۳۷}.

مصراع دوم جملهٔ حالیه برای ضمیر «ت» در «مَنْت» است؛ یعنی: دعای من کی برای تو سودمند واقع می‌شود، [در حالی که] اسیران محتاج در چاه و بند [تو هستند].

در مواردی نیز جملهٔ حالیه با «واو»، معادل «واو حالیه» که در سیاق عربی، آوردن آن گاهی واجب و گاهی جایز است (ر.ک؛ شرتونی، بی‌تا، ج ۴: ۳۰۱-۳۰۲)، همراه شده‌است:

«... دست از هوی و هوس کوتاه کرد و زبان طاعنان در حق وی همچنان دراز که بر قاعدهٔ اول است...» (همان، ۱۳۷۷: ۹۶).

در عبارت بالا، «و» معادل «واو حالیه» است؛ یعنی: در حالی که زبان طاعنان... .

«کسانی کزین راه برگشته‌اند برفتند بسیار و سرگشته‌اند»
(همان، ۱۳۷۲: ۶۵) ^{۳۸}.

یعنی: برفتند بسیار، [در حالی که] سرگشته‌اند.

«عاشقی می‌گفت و خوش خوش می‌گریست جان بیاساید که جانان قاتل است»
(همان، ۱۳۸۵: ۵۶۴).

یعنی: عاشقی [در حالی که] خوش خوش می‌گریست، می‌گفت... .

۱۰-۱. باب اشتغال و تنازع

در زبان عربی، اگر اسمی قبل از فعلی بیاید که عامل در ضمیری است و مرجع آن ضمیر، اسم مقدم بر فعل باشد، الگویی پدید می‌آید که آن را «باب اشتغال» می‌نامند؛ مانند: «الکِتَابُ قَرَأْتُهُ» (شرتونی، بی‌تا، ج ۴: ۲۶۸). ممکن است فعل به جای عمل در ضمیر عائد به اسم مقدم، در اسمی مضاف به آن ضمیر عمل کند؛ مانند: المَعْلَمُ أَطْعَمْتُ أَمْرَهُ. در ترجمهٔ این جمله‌ها به زبان فارسی، اگر اسم مقدم و ضمیر را به فارسی درآوریم، یکی از آن‌ها جایگاه نحوی نخواهد یافت: «کتاب را خواندمش»، «معلم را فرمانش را اطاعت

کردم». به همین دلیل، برای آنکه جمله سیاق فارسی پیدا کند، باید ضمیر را نادیده گرفت و اسم مقدم را جایگزین آن ساخت: «کتاب را خواندم»، «فرمان آموزگار را اطاعت کردم». سیاق کلام سعدی در نمونه‌های زیر تا حد زیادی قابل تطبیق با الگوی باب اشتغال در زبان عربی است:

«یکی روستایی سقط شد خرش علم کرد بر تاک بستان سرش»
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۵۸۹).

الگوی زبانی مصراع نخست منطبق با سیاق جمله «المُعَلَّمُ أَطَعْتُ أَمْرَهُ» است و در بازنویسی آن به سیاق جمله‌های فارسی باید ضمیر را نادیده گرفت و اسم مقدم را جایگزین آن کرد: «خر یکی روستایی سقط شد».

«نصیحت کسی سودمند آیدش که گفتار سعدی پسند آیدش»
(همان: ۲۱۷).

الگوی جمله‌بندی در مصراع نخست نزدیک است به الگوی جمله «الکتابُ قُرِئْتُه»، و اگر بخواهیم این جمله را مطابق با الگوی زبان فارسی بازنویسی کنیم، باید ضمیر «ش» را در «آیدش» (مصراع نخست) زائد در نظر بگیریم و «کسی» را جایگزین آن کنیم: «نصیحت سودمند آید کسی را که...». چنان که در ترجمه جمله نمونه عربی نیز باید ضمیر «ه» را نادیده گرفته، اسم مقدم بر فعل (= الکتاب) را جایگزین آن کنیم: «خواندم کتاب را». نمونه‌های دیگر:

«نکو کار مردم نباشد بدش نورزد کسی بد که نیک افتدش»
(همان: ۷۱۳).

یعنی: بد نباشد نکوکار مردم [را]... .

«سوار نگون‌بخت بی‌راه‌رو پیاده بررد زو به رفتن گرو»
(همان: ۷۲۱).

یعنی: پیاده گرو برد از سوار نگون بخت بی راه رو.

«یکی را به زندان بری دوستان کجا ماندش عیش در بوستان»
(همان: ۶۲۹).

در این نمونه، مانند نمونه های پیشین، ضمیر «ش» در «ماندش» زائد است و در عین حال، ضمیر «ش» دیگری نیز لازم است که مضافاً إليه «دوستان» باشد. برای روشن شدن الگوی دستوری بیت یادشده، باید آن را چنین بازنویسی کرد: کجا ماند عیش در بوستان، برای یکی که دوستان [ش] را به زندان بری؟

«شنیدم که در مصر میری اجل سپه تاخت بر روزگارش اجل»
(همان: ۷۹۶).

یعنی: شنیدم که اجل در مصر بر روزگار میری اجل سپه تاخت.

«باب تنازع»، آوردن دو عامل برای یک معمول است که بعد از عامل دوم می آید؛ مانند: «عَزَّ وَ سَادَ أَخُوكَ» (شرتونی، بی تا، ج ۴: ۲۶۸)؛ یعنی ارجمندی و سروری یافت برادرت. در عبارت مثال، «أَخُوكَ» همزمان فاعل «عَزَّ» و «سَادَ» است. مشابه این سیاق، یک نمونه بیشتر در شعر سعدی یافت نشد:

«گرت سلام کند دانه می نهد صیاد وَرَتِ نَمَازِ بَرَدِ کِيسِه مِی بُرَدِ طَرَّار»
(همان، ۱۳۸۵: ۹۷۲).

«صیاد» در مصراع نخست فاعل «سلام کند» و «دانه می نهد» است و «طرّار» در مصراع دوم، فاعل «نماز برد» و «دانه می نهد» است.

۱-۱. «گرنه» و «اگرنه» معادل «لولای امتناعیه»

در زبان عربی، حرف «لولای» از حروف غیرعامل و در بر دارنده معنای شرط و امتناع وجود چیزی به دلیل وجود چیزی دیگر است؛ مانند: ﴿لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ﴾: اگر شما نبودید، ما مؤمن بودیم ﴿السیبأ/ ۳۱﴾؛ به عبارت دیگر، مؤمن نبودن ما به دلیل بودن

شماست. به همین دلیل، آن را حرف امتناع وجود نامیده‌اند (ر.ک؛ یعقوب، ۱۹۸۸م: ۵۸۷). این حرف در فارسی «اگر... نبود» ترجمه می‌شود. مشابه این سیاق، عبارتهای متعددی در سخن سعدی می‌توان یافت:

«عیش در عالم نبودی گر نبودی روی زیبا گرنه گل بودی، نخواندی بلبلی بر شاخساری»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۵: ۸۷۷) ۳۹.

یعنی: اگر روی زیبا نبود، عیش در عالم نبود و اگر گل نبود، بلبلی بر شاخساری نمی‌خواند.

۱-۱۲. بای زائده

در زبان عربی، حرف جرّ «ب» گاهی به صورت زائد استفاده می‌شود؛ بدین معنی که فقط کلمه بعد از خود را مجرور می‌کند و جز آن که غالباً برای تأکید به کار می‌رود، نقشی در معنا ایفا نمی‌کند. کاربرد حرف «ب» در این حالت، شکل‌های مختلفی دارد که یکی از آنها همراه با خبر فعل «كَانَ» به صورت منفی و الفاظ هم‌معنی آن، یعنی «لَيْسَ» و «مَا» شبیه به لَيْسَ است^{۴۰}؛ به ترتیب مانند: «مَا كَانَ اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ»، «لَسْتُ بِجَاهِلٍ» و «مَا الدَّرْسُ بِصَعْبٍ» (یعقوب، ۱۹۸۸م: ۱۸۷). سعدی مشابه این کاربرد را با فعل «نباشد» که گویی ترجمه «مَا كَانَ» است، چنین استعمال کرده‌است:

«کس از سربرزگی نباشد بچیز کدو سربرزگ است و بی مغز نیز»
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۱۰۲).

به همین قیاس، از فعل‌های «نگیرد»، «نباید شمرد»، «نگیری»، «نگیرند»، «نشانارد» و «نشانارد» نیز استفاده کرده‌است^{۴۱}.

۱۳-۱. مصدر عامل

در زبان عربی، مصدر با رعایت قواعدی می تواند مانند فعل متعدی یا لازم عمل کند. در این حالت، مصدر مانند فعل نیاز به فاعل و مفعول خواهد داشت؛ مانند: ﴿وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾ (البقره / ۲۵۱) (ر.ک؛ یعقوب، ۱۹۸۸م: ۶۲۸). در این آیه، «دَفَعُ» مصدر عاملی است که به فاعلش (الله) اضافه شده است و «النَّاسُ» مفعول به آن است. در نمونه های زیر، سعدی مشابه با همین سیاق مصدر را به صورت عامل آورده است:

«پیش ما رسم^{۴۲} شکستن بُود عهد وفا را الله الله تو فراموش مکن صحبت ما را»
(همان: ۵۲۴).

یعنی: شکستن عهد وفا را پیش ما رسم بُود. در این عبارت، «شکستن» مسند^{۴۱}، «عهد وفا» مفعول شکستن و «رسم» مسند است.

گفتم مگر به وصل رهایی بُود ز عشق بی حاصل است خوردن مستسقی آب را»
(همان: ۵۲۶).

بی حاصل (مسند) + است (رابطه) + خوردن مستسقی (مسند^{۴۱}) + آب (مفعول خوردن).

«مستسقی» فاعل «خوردن» و «آب» مفعول آن است: خوردن مستسقی آب را بی حاصل است.

«کم از^{۴۳} مطالعه ای بوستان سلطان را چو باغبان نگذارد کزو ثمر گیرند»
(همان: ۶۶۱).

«بوستان سلطان» مفعول «مطالعه» (= دیدن) است؛ یعنی: دیدن بوستان سلطان را.

نتیجه گیری

داده‌های پژوهش حاکی از نتیجه‌های زیر است:

- در میان الگوهای زبانی به کار رفته در آثار سعدی، سیزده مورد مطابقت با الگوهای زبانی عربی به شرح جدول زیر وجود دارد:

ردیف	الگوی زبانی	بسامد کاربرد			
		بوستان	گلستان	دیگر اشعار	در شعر در نثر
۱	«اگر» در معنای «لَوْ تَمَنَّیْیَ»	۷	۱	-	۷
۲	تغییر در معنای واژه با استفاده از حرف‌های اضافه	۹	۲	-	۹
۳	مطابقت مسند با مسندٌ اِلیه جمع	۲	-	۱۰	۱۲
۴	کاربرد صفت و موصوف		۳	۱	۲
۵	حرف‌های اضافه معادل حروف جرّ عربی	۹	۱۷	۶	۲۸
۶	مفعولٌ له، مفعولٌ معه و مفعول مطلق	۶	۱	۲	۸
۷	باب تحذیر	-	۱	۱	۱
۸	«ور» و «وگر» در معنای «إِنَّ و لَوْ وُصِّلَیْه»	-	۲	۱۳	۱۵
۹	حال	۷	۲	۳	۱۰
۱۰	باب اشتغال و تنازع	۶	-	۱	۷
۱۱	«گرنه» و «اگرنه» معادل «لولای امتناعیه»	-	-	۶	۶
۱۲	بای زائده	۶	-	۲	۸
۱۳	مصدر عامل	-	-	۳	۳

۱۳	۱۱۶	۴۸	۲۹	۵۲	جمع
----	-----	----	----	----	-----

- الگوی «اگر» در معنای «لو تمنایی»، تغییر در معنای واژه با استفاده از حرف‌های اضافه، حرف‌های اضافه معادل حروف جرّ عربی، مفعول معه و مفعول مطلق، باب تحذیر، «ور» و «وگر» در معنای «إِنْ و لَوْ وُصِّلِيَه»، حال، باب اشتغال و تنازع و «گرنه» و «اگرنه» معادل «لولای امتناعیه» را باید برگرفته از زبان عربی دانست؛ زیرا با الگوهای زبان فارسی سازگار نیستند و پیوندشان با زبان عربی بسیار وثیق است. سایر الگوها شامل: مطابقت مسند با مسندِ اِلِیه جمع، مطابقت صفت و موصوف در تعداد و مفعول‌له، هرچند با الگوهای زبانی عربی مشابهت دارند، اما در عین حال، با الگوهای زبانی فارسی نیز ناسازگاری ندارند و بعضاً در پیشینه زبان فارسی نیز الگوی مشابه دارند. از این رو، باید آن‌ها را صرفاً شبیه به الگوهای زبان عربی دانست.

- استفاده از الگوی‌های حرف‌های اضافه معادل حروف جرّ عربی، مفعول‌له و باب تحذیر ویژه سعدی نیست و در سخن گویندگان دیگر نیز نمونه‌هایی دارد.

- فراوانی الگوهای یادشده در شعرهای سعدی بیشتر از نثرهای اوست. این امر با اختلاف ماهیت شعر و نثر تناسب دارد؛ زیرا تنگنای وزن و قافیه شعر را ماهیتاً برای عدول از هنجارهای زبانی مستعد می‌کند.

- آمیختگی زبان فارسی با زبان عربی فقط به استفاده زیاد شاعران و نویسندگان فارسی از واژه‌ها، عبارات‌ها، شاهد‌های شعری و مثل‌ها و حکمت‌های عربی، آیات قرآنی و احادیث نبوی منجر نشده‌است، بلکه موجب پدید آمدن برخی مطابقت‌ها میان الگوهای زبانی فارسی و عربی نیز شده‌است. به این بحث در پژوهش‌های تاریخ ادبیات و سبک‌شناسی توجه نشده‌است.

- توجه به این مطابقت‌ها، فارغ از آنکه آن‌ها را وام‌گیری زبانی بدانیم یا مشابهت به حساب آوریم، می‌تواند در تحلیل‌های دقیق‌تر معنا و ساختار دستوری سخن سعدی راهگشا باشد.

در پایان، ذکر این نکته خالی از فایده نیست که توجه بیشتر به مقولهٔ مطابقت الگوهای زبانی عربی در متون فارسی، به‌ویژه در متون ترجمه‌شده از زبان عربی به فارسی و از طریق این متون در سایر متون فارسی، می‌تواند عامل مؤثری در بازشناسی بهتر متون فارسی و تحلیل دقیق‌تر ساختار زبانی آن‌ها باشد. بر همین اساس، پیشنهاد می‌شود پژوهشگران در حوزهٔ زبان‌شناسی، دستور، تاریخ زبان، تاریخ ادبیات و سبک‌شناسی زبان فارسی، این مطابقت‌ها را در متون باقی‌مانده از نیمهٔ قرن پنجم به بعد، به‌ویژه در متون ترجمه‌شده از زبان عربی جستجو کنند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- تا پایان مقاله ارجاع به *بوستان*، بر اساس شمارهٔ بیت و ارجاع به دیگر آثار سعدی بر اساس شمارهٔ صفحه است.
- ۲- برای اطلاع بیشتر از چند و چون اقامت سعدی در سرزمین‌های عربی و تحصیل او در نظامیهٔ بغداد، ر.ک؛ زرین کوب: ۱۳۷۹: ۱۵-۲۳ و مؤید شیرازی، ۱۳۵۳، الف: مباحث مربوط. همچنین، برای اطلاع از جایگاه سعدی در شاعری و نویسندگی به زبان عربی، ر.ک؛ عباس، ۱۳۶۳: مباحث مربوط، و مؤید شیرازی، ۱۳۵۳، ب: مباحث مربوط.
- ۳- برای نمونه‌های دیگر، ر.ک؛ سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۷۲۰؛ همان، ۱۳۸۵: ۷۴۱، ۸۵۸، ۹۰۲ و ۹۸۱.
- ۴- مانند این سخن از ابن داوود طایی: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا اشْتَغَلَ بِنَفْسِهِ نَسِيَ اللَّهَ وَإِذَا اشْتَغَلَ بِاللَّهِ نَسِيَ نَفْسَهُ» (راغب اصفهانی، ۱۴۰۲ق، ج ۲: ۴۱۶)؛ یعنی: انسان چون به خود پردازد، خدا را و چون به خدا پردازد، خود را فراموش می‌کند.
- ۵- مانند: «مَنْ أَبْصَرَ عَيْبَ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ» (میدانی نیشابوری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۴۲۴)؛ یعنی: هر که عیب خود را ببیند، به عیب دیگری نپردازد.

- ۶- مانند: «كَتَبَتْ امْرَأَةُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ إِلَى عُمَرَ لَمَّا اشْتَغَلَ عَنْهَا بِالْعِبَادَةِ...» (ابن عبد ربّه، ۱۴۰۴ق، ج ۸: ۱۱۴)؛ یعنی: وقتی عمر بن عبدالعزیز به سبب عبادت، از همسرش رویگردان شد، همسرش به او نوشت...».
- ۷- بیت مطابق ضبط فروغی است. در نسخه یوسفی مصراع دوم چنین است: «که جز خدای نبودم به دیگری پرداخت» (سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۹۹). با در نظر گرفتن کاربرد فعل «پرداخت» با دو حرف اضافه «از» و «به»، ضبط فروغی صحیح است.
- ۸- برای نمونه‌های بیشتر، ر.ک؛ سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۳۲۴۳ و همان، ۱۳۸۵: ۶۳۴ و ۸۴۹.
- ۹- مانند این عبارت از سخن پیامبر(ص) که در منابع مختلف از جمله در *عقد الفرید* آمده است: «... فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (ابن عبد ربّه، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۲۱۱).
- ۱۰- مانند این عبارت از *نهج البلاغه*: «رَغِبَ بِهِ عَنْ مَقَارِنَةِ الْبَلْوَى» (شهیدی، ۱۳۷۹: ۶)؛ یعنی: [پیامبر]، او [خداوند] را بر همنشینی با آشوب (کنایه از زندگی دنیا) ترجیح داد.
- ۱۱- ضبط متن مطابق نسخه فروغی است. در نسخه یوسفی، به جای «در مناکحت»، «به مناکحت» است. با توضیح داده شده ضبط فروغی صحیح تر به نظر می‌رسد.
- ۱۲- این بحث در مقاله‌ای به طور مفصل کاویده شده است: ر.ک؛ سلیمان زاده نجفی و رحیمی خویگانی، ۱۳۹۲: مباحث مربوط.
- ۱۳- با قطعیت نمی‌توان گفت که این مطابقت از زبان عربی وام گرفته شده است؛ زیرا در پیشینه زبان فارسی، مشابه آن وجود داشته است: ر.ک؛ خانلری، ۱۳۶۵، ج ۳: ۱۲۲-۱۲۴.
- ۱۴- در بیشتر بیت‌های این غزل، الگوی یادشده به کار رفته است.
- ۱۵- برای نمونه‌های بیشتر، ر.ک؛ سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۱۶۳۰ و همان، ۱۳۸۵: ۶۷۲، ۵۵۹، ۸۱۳، ۸۴۸، ۱۰۷۹ و ۱۰۹۵.
- ۱۶- با قطعیت نمی‌توان گفت که این مطابقت از زبان عربی وام گرفته شده است؛ زیرا در پیشینه زبان فارسی مشابه آن وجود داشته است: ر.ک؛ خانلری، ۱۳۶۵، ج ۳: ۱۲۲-۱۲۴.

۱۷- این الگو در سخن مولوی نیز نمونه دارد:

«تا زخم من لاف کان شاه جهان بهر بنده عفو کرد از ظالمان»
(مولوی، ۱۳۷۵: ۹۰۰).

۱۸- نیز ر.ک؛ سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۰۵۵.

۱۹- این کاربرد در سخن انوری نیز نمونه دارد:

«بیند فلک نظیر تو لیکن به شرط آنک هم سوی تو به دیدهٔ احول کند نظر»
(انوری، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۰۷).

۲۰- نیز ر.ک؛ سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۳۷۷۵ و ۳۱۱۸ و همان، ۱۳۸۵: ۱۰۰۶.

۲۱- این کاربرد در سخن خاقانی نیز نمونه دارد:

گذری کن به کوی من، نظری کن به سوی من بنگر تا به روی من، چه رسید از برای تو»
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۶۵۶).

۲۲- نیز ر.ک؛ سعدی شیرازی، ۱۳۸۵: ۷۸۲.

۲۳- این کاربرد در سخن انوری نیز نمونه دارد:

«زین جور اگر گذر توان کرد، بکن در حال من آر نظر توان کرد، بکن»
(انوری، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۰۱۹).

۲۴- نیز ر.ک؛ سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۳۷۴، ۱۷۲۱ و ۲۱۴۸؛ همان، ۱۳۷۷: ۵۰، ۵۹، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۶ و ۱۶۷ و همان، ۱۳۸۵: ۵۵۶، ۵۶۴، ۶۴۲، ۶۵۹، ۸۴۱ و ۱۱۱۲.

۲۵- نیز ر.ک؛ سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۴۲۴، ۶۲۲، ۱۴۷۹، ۲۰۷۲، ۲۸۴۸ و ۳۷۸۰ و همان، ۱۳۸۵: ۹۲۶، ۹۷۰ و ۱۱۰۰.

۲۶- این کاربرد «را» در برخی منابع برای «بیان سبب و علت» نامیده شده است (ر.ک؛ خانلری، ۱۳۶۵: ۳۹۲).

۲۷- این کاربرد پیش از سعدی نیز سابقه دارد؛ ر.ک؛ همان.

۲۸- برای نمونه‌های بیشتر، ر.ک؛ سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۶۵۵، ۷۹۴، ۸۹۰ و ۱۰۶۲.

۲۹- برای دیدن شکل‌های دیگر باب تحذیر و مثال‌های آن، ر.ک؛ یعقوب، ۱۹۸۸ م.: ۲۱۸-۲۱۹.

۳۰- کاربرد این الگو در سخن دیگر گویندگان نیز سابقه دارد؛ مثلاً عطار نیشابوری می‌گوید:

«زنهار الله الله تا کی ز کفر و ایمان گه روی سوی قبله، گه دست سوی باده»
(عطار نیشابوری، ۱۳۹۸: ۵۸۲).

مولوی نیز می‌گوید:

«پس الله الله زنهار ناز یار بکش که ناز یار بُود صد هزار من حلوا»
(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۳۹).

۳۱- نیز ر.ک؛ سعدی شیرازی، ۱۳۸۵: ۸۰۶.

۳۲- «الله الله» در متون عربی بارها آمده است؛ چنان‌که در خطبه ۸۵ نهج البلاغه می‌فرماید:
«فالله الله أيها الناس...» (شهیدی، همان: ۶۷ و ر.ک؛ همان: ۹۷، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۹۵، ۳۲۱ و ۳۳۵).

۳۳- مانند: «زیدٌ وَاِنْ كَثُرَ مَالُهُ بِخَيْلٍ: زید هر چند مال بسیار دارد، بخیل است» و این آیه از قرآن کریم: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ: هر جا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد، حتی اگر در برج‌های برافراشته باشید﴾ (النساء / ۷۸).

۳۴- فراتی، مترجم گلستان به عربی نیز «وَر» را در این بیت به «وَلَوْ» ترجمه کرده است: «عَلَّقْتُكَ لَا تَنْفَكُ عَنِّي عَلَى الْمَدَى وَلَوْ أَنَّ عُنُقِي مِنْكَ بِالسَّيْفِ يُضْرَبُ» (فراتی، ۱۳۸۱: ۱۸۳).

۳۵- برای نمونه‌های بیشتر، ر.ک؛ سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۶۰؛ همان، ۱۳۸۵: ۵۲۲، ۵۶۵، ۹۰۳، ۹۰۵، ۹۰۸ و ۹۸۰.

۳۶- نیز ر.ک؛ همان، ۱۳۸۵: ۵۲۲، ۹۰۳، ۹۰۵، ۹۰۸ و ۹۸۰.

۳۷- نیز ر.ک؛ همان، ۱۳۷۲: ۷۷۸.

۳۸- نیز ر.ک؛ همان: ۲۰۹، ۲۲۱، ۵۲۱ و ۱۷۳۵ و همان، ۱۳۸۵: ۱۰۱۸.

۳۹- نیز ر.ک؛ همان، ۱۳۸۵: ۹۷۹، ۹۸۲، ۱۱۰۵، ۱۰۸۲ و ۱۰۸۴.

۴۰- علاوه بر موارد گفته شده، با مبتدا، فاعل فعل «كَفَى»، مفعول به، صیغه «أَفْعِلْ بِهِ» تعجب، الفاظ تأکید معنوی، «علیک» و «حال» با عامل منفی نیز به کار می‌رود. برای تفصل بیشتر و دیدن مثال‌ها، ر.ک؛ یعقوب، ۱۹۸۸م: ۱۸۷ و ۱۸۸.

۴۱- نیز ر.ک؛ سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۳۹۳، ۵۹۵، ۲۴۹۲، ۲۶۵۳ و ۳۲۳۸ و همان، ۱۳۸۵: ۶۶۰ و ۱۰۵۹.

۴۲- «رسم» را «رسم» نیز می‌توان خواند. در این صورت «نَبُودَ» را باید به معنای «وجود ندارد» دانست؛ یعنی: رسم شکستن عهد و وفا را، پیش ما وجود ندارد.

۴۳- «کم از»: لا اقل، اقلاً (دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «کم»).

منابع و مأخذ

- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۷۹). *فرهنگ معاصر عربی - فارسی*. ج ۱. تهران: نی.
ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۵). *دستور تاریخی زبان فارسی*. ج ۱. تهران: سمت.

- احمدی گیوی، حسن. (۱۳۸۶). *گلستان*. چ ۲. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اسوار، موسی. (۱۳۹۱). «در رثای بغداد، نگاهی به قصائد عربی سعدی». *سعدی‌شناسی*. دفتر پانزدهم ویژه قصیده. صص ۱۶۷-۱۷۷.
- اصفهان‌ی، راغب. (۱۴۰۲ق.). *محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء*. چ ۱. بیروت: دار ارقم بن ابی ارقم.
- انوری، علی بن محمد. (۱۳۷۶). *دیوان انوری*. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. چ ۵. تهران: علمی و فرهنگی.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۴۹). *سبک‌شناسی*. چ ۳. تهران: امیر کبیر.
- تقی پور، ابوالفضل. (۱۳۹۵). «بررسی تطبیقی کارکردهای «واو» در فارسی و عربی با محوریت اشعار سعدی». *جستارهای زبانی*. ش ۱۳. صص ۱۹-۳۴.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی نجار. (۱۳۷۳). *دیوان خاقانی شروانی*. به کوشش ضیاء‌الدین سجادی. چ ۴. تهران: بی‌نا.
- خزائلی، محمد. (۱۳۴۴). *شرح گلستان*. چ ۱. تهران: انتشارات علمی.
- خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۷۶). *شرح گلستان*. چ ۱۱. تهران: صفی‌علیشاه.
- خطیبی، حسین. (۱۳۷۵). *فن‌تثر*. چ ۱. تهران: زوار.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- ربه اندلسی، ابن عبد. (۱۴۰۴ق.). *عقد الفرید*. به تحقیق أحمد امین، أحمد الزین و ابراهیم الایاری. چ ۱. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۹). *حدیث خوش سعدی*. چ ۱. تهران: سخن.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۷). *گلستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چ ۵. تهران: خوارزمی.
- _____ . (۱۳۷۲). *بوستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چاپ چهارم. تهران: خوارزمی.
- _____ . (۱۳۸۵). *کلیات*. به تصحیح محمد علی فروغی. چ ۱. تهران: هرمس.

- سلیمان زاده نجفی، رضا، محمد رحیمی خویگانی. (۱۳۹۲). «تأثیر زبان عربی بر تطابق مسند اسمی با مسندآلیه جمع در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*. ش ۶. صص ۱۷۷-۱۸۸.
- الشرتونی، رشید. (بی‌تا). *مبایذ العربیه*. ط ۱۱. بیروت: دار المشرق.
- شهیدی، سید جعفر. (۱۳۷۹). *ترجمه نهج البلاغه*. چ ۱۹. تهران: علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران*. چ ۱۰. تهران: فردوس.
- عباس، احسان. (۱۳۶۳). «ارزیابی اشعار عربی سعدی». ترجمه جعفر مؤید شیرازی. *آینده*. س ۱۰. ش ۱۰ و ۱۱. صص ۶۵۴-۶۵۸.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۶۸). *دیوان عطار*. به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی. تهران: علمی و فرهنگی.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۵). *آیین نگارش مقاله علمی - پژوهشی*. چ ۱۵. تهران: سخن.
- الفراتی، محمد. (۱۳۸۱ ق.). *روضه‌الورد (ترجمه عربی گلستان)*. دمشق: بی‌جا.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۵۸). *عربی در فارسی*. چ ۳. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ . (۱۳۷۴). «تأثیر دستوری ترجمه در زبان فارسی». *آشنا*. س ۵. ش ۲۵. صص ۶-۱۷.
- _____ . (۱۳۸۴). *دستور مفصل امروز*. چ ۲. تهران: سخن.
- معین، محمد. (۱۳۳۷). *مفرد و جمع و معرفه و تکره*. چ ۱. تهران: دانشگاه تهران.
- موحد، ضیاء. (۱۳۷۸). *سعدی*. چ ۳. تهران: طرح نو.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۵). *مثنوی معنوی*. تصحیح عبدالکریم سروش. چ ۱. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ . (۱۳۷۸). *کلیات شمس تبریزی*. با توضیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. چ ۴. تهران: امیر کبیر.
- مؤید شیرازی، جعفر. (۱۳۵۳). ب. «مقام سعدی در شعر تازی». *گوهر*. ش ۲۳ و ۲۴. صص ۹۸۱-۹۷۱.

_____ . (۱۳۵۳). الف. «تأثیر شعر عربی بر آثار سعدی». گوهر. ش ۱۹. صص

۶۲۷-۶۳۲.

میدانی نیشابوری، ابوالفضل. (۱۴۰۷ق.). *مجمع الأمثال*. ج ۱. مشهد: معاونت فرهنگی
آستان قدس رضوی.

ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۵). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: نشر نو.

_____ . (۱۳۷۳). *دستور تاریخی زبان فارسی*. به کوشش عفت مستشارنیا. ج ۳.

تهران: توس.

هاشمی، احمد. (۱۴۳۰ق.). *القواعد الأساسية للغة العربية*. تحقیق محمد احمد قاسم. ج ۱.

بیروت: المكتبة العصرية.

یعقوب، امیل. (۱۹۸۸م.). *موسوعة النحو والصرف والإعراب*. ج ۱. بیروت: دار العلم

للملایین.